

مقالہ

درخت تناور ترجمہ و نہال نحیف تالیف

محنتی حبیبی

بیش از صد و پنجاه سال است که آثار فرهنگی غربی، یکسویه و بی‌هیچ دغدغه‌ای، وارد فرهنگ ایران اسلامی می‌شود، و بی‌آنکه اصولی بر آن حاکم باشد، در هر زمینه‌ای جا خوش می‌کند. در این خوش آمدگویی روشن‌فکران ذوق‌زده سر از پا نمی‌شناسند، تا جایی که صدای اعتراض روشن‌فکر غربی را هم در می‌آورند. تی. اس. الیوت می‌نویسد: «... اشاره کردن به خسارتی که در فرایند گسترش سلطه‌طلبی به فرهنگهای محلی وارد شده به هیچ وجه در حکم ادعای خود امپراتوری نیست؛ آن چنان که مدافعین زوال امپراتوری بسیار تمایل دارند به آن اشاره کنند. در واقع، اغلب همین مخالفین امپراتوریه هستند، که به خاطر آزادیخواه بودنشان، خشنودترین معتقدین برتری تمدن غربی‌اند، و در همان حال چشمان خود را روی منافعی که توسط امپراتوری اعطا شده، و روی صدمه‌ای که از طریق نابودی فرهنگ بومی وارد آمده، بسته‌اند. چنین هواخواهانی در توجیه کار خود می‌گویند: «ما کار خوبی می‌کنیم که به تمدن دیگری حمله می‌کنیم؛ افراد آن تمدن را به تمهیدات ابداعی خود (یعنی نظام حکومتی، آموزش، قانون، طب و مالیه خود) مجهز می‌سازیم؛ آنها را ترغیب می‌کنیم آداب و رسوم خود را خوار بشمرند و در قبال خرافات مذهبی وضعی روشن‌گرانه اتخاذ کنند. بعد هم آنها را ترک می‌کنیم تا در ته چاهی که برایشان کنده‌ایم دست و پا بزنند.»

قابل توجه است که شدیدترین انتقاد یا حمله نسبت به سلطه‌طلبی بریتانیا، اغلب از سوی نمایندگان جوامعی بوده است که شکل دیگری از گسترش را - که منافع مادی به بار می‌آورد و تأثیرات فرهنگ را توسعه می‌دهد - دنبال می‌کنند. گرایش آمریکا به این بوده است که شیوه زندگی‌اش را عمدتاً از طریق پدید آمدن تمایل به کالاهاهایی که عرضه می‌کند در روند تجارت اعمال کند. (اینجا به طور ویژه فقط از آن کالای با نفوذ و اشتغال‌پذیر یعنی نوار فیلم دگری می‌کنم.) و بدین‌سان گسترش اقتصاد آمریکا می‌تواند در عین حال به شیوه خود، عامل از هم پاشیدگی فرهنگهایی باشد که با آنها تماس می‌یابد.^۱

از دوره ناصری که شاه قاجار در سفرهای متعدد خود به اروپا «سینما توگراف» را با استقراض از بیگانگان به ارمغان می‌آورد و سینمای غرب ترجمان فرهنگی غربی، به ویژه آمریکا می‌شود، رفته‌رفته اوقات فراغت فرزندان ملت را در اختیار می‌گیرد. تئاتر هم که به وسیله سوسیال دمکراتهای قفقازی و از استامبول روانه تماشاخانه‌های تبریز و تهران و بعدها شهرهای دیگر می‌شود، گوشه‌ای از ترجمان ادبیات و نمایش فرهنگ غربی را در راستای هماهنگی کلی بر عهده می‌گیرد. سیل بنیان برانداز ترجمه‌هایی از شعر، رمان، تاریخ، آیین سخنوری و ... با شتاب بیشتری به کمک بقیه می‌آید. از تاریخ‌نویسیهای آن دوره (۱۳۳۴) می‌خوانیم:

۱. در دوره قاجاریه، ایرانیان، با اروپا مهد علم و تمدن ارتباط پیدا کردند، کتب متعددی در رشته‌های مختلف از زبانهای اروپایی ترجمه نمودند و در دسترس مردم گذاشتند. عده‌ای محصل به اروپا اعزام شدند و در رشته‌های مختلف تحصیل دانش و بینش کردند

و ارمغانهایی از تمدن مغرب زمین به ایران آوردند و در تغییر اوضاع اجتماعی و علمی تأثیر شایان توجهی نمودند.

۲. چاپخانه در ایران دایر شد و انتشار کتب علمی و ادبی روزافزون گردید، به طوری که طالبان علم را از استنسیاح، که متضمن خرج گزاف و صرف وقت بیشتری بود بی‌نیاز کرد. اولین چاپخانه در تبریز به وجود آمد و در سال ۱۲۲۷ (ه.ق) نخستین کتاب چاپ منتشر شد. سپس در تهران، اصفهان، مشهد و سایر شهرهای ایران چاپخانه‌هایی تأسیس و دایر گردید.

۳. مدارس با اسلوب و روش جدید به وجود آمد. اولین آموزشگاه به روش اروپایی دارالفنون بود که به همت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در سال ۱۲۶۸ (ه.ق) تأسیس شد، و باید آن را هسته مرکزی دانشگاه امروز ایران نامید. ابتدا معلمین خارجی برای تدریس معین شدند و به تدریج استادان ایرانی، جای ایشان را گرفتند. سپس در شهرهای دیگر ایران مدارس پسران و دختران تأسیس و پایه‌های فرهنگ نو استوار گردید.

۴. از قدمهای اساسی که در این دوره برداشته شده و در پیشرفت جامعه ایرانی تأثیر شایانی کرد، انتشار روزنامه و مجله است. نخستین روزنامه به نام «روزنامه وقایع اتفاقیه» در روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ هجری قمری در تهران منتشر گردید، و بعد در شهرهای دیگر روزنامه‌هایی انتشار یافت و به روشنی فکر و ایجاد قوه ابتکار و انتقاد مردم ایران کمک شایسته‌ای کرد.^۲

تاریخ نویسان اتفاق نظر دارند که نخستین نمایشنامه‌ای که از فرانسه به فارسی ترجمه شد نمایشنامه «مردم گریز» اثر «مولیر» است. دو کتاب تاریخی «پتر کبیر» و «شارل دوازدهم» در واقع اولین سفارشهای ترجمه‌ای بودند که عباس میرزا به میرزا رضا مهندس داد. انحطاط و سقوط امپراتوری روم نیز سفارش دیگری به همین مترجم بود.

نهضت ترجمه و چاپ کتاب پس از مرگ عباس میرزا و فتحعلی شاه، در دوران محمدشاه دچار فترت شد، ولی در عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به اوج خود رسید. محمدطاهر میرزا و محمدخان اعتماد السلطنه، پرکارترین مترجمان این دوره بودند.

از مشهورترین ترجمه‌های محمدطاهر میرزا «سه تفنگدار»، «کنت مونت یستو» و «لوئی چهاردهم و عصر و قرنش» را می‌توان نام برد. «طیب اجباری»، «سرگذشت خانم انگلیسی»، «داستان روبنسون سویس» و «شرح احوال کریستف کلمب» نیز از بهترین آثار ترجمه اعتماد السلطنه به شمار می‌رود. البته اکثر این ترجمه‌ها، بیش از آنکه ترجمه باشد، اقتباس و یا به قول درآیدن imitation است.

پس از جنگ جهانی دوم، زبان انگلیسی جای فرانسه را به عنوان زبان دوم گرفت و گسترش روزافزون یافت. اما با وجود اینکه انگلیسی، زبان دوم اکثریت محصلین ایرانی به شمار می‌رود، در قلمرو ادبیات هنوز هم بهترین مترجمان ما اغلب کسانی هستند که از زبان فرانسه ترجمه کرده‌اند.^۳

بعد از دموکراتهای آذربایجان (طالب اف و ...) و گروه پنجاه و سه

نفر و حزب کمونیست، با تشکیل حزب توده در حدود سالهای سقوط رضاخان، عوامل دو سویه غربگرایی (چپگرایان وابسته به شوروی)، سوسیالیستهای خط سوم (خلیل ملکی، دکتر اپریم و ...) از یک سو، و جریانهای راست لیبرال یا ملیگرای افراطی، در رقابتی انحصاری چاپ و نشر را اعم از ترجمه‌ای یا تألیفی در دست می‌گیرند. در میان آثاری که از هر دو طرف بر جای مانده است، وجه تفاهم هر دو سوی در پیشبرد جامعه به سوی ارزشهای غربی بسیار همگون و موازی است، تا اینکه با هم در تضاد باشد. در نشریه‌های «پیام نو» ارگان انجمن فرهنگی ایران و شوروی و «نامه مردم» ارگان حزب توده، همانهایی متن ترجمه‌ای یا تألیفی به چاپ می‌رسانند که در نشریه‌هایی چون سخن، آرش، فرهنگ و زندگی، مسائل جهان.

علی اصغر حکمت، متین دفتری، محمدتقی بهار جمالزاده، دهخدا، تولسی و نادرپور و ... همه یک در میان در نشریه‌ای به تناوب اعلام حضور می‌کنند. در ظاهر امر ملک الشعراهای بهار از حامیان سید ضیاء و ستایشگر تاجگذاری رضاخان، باید به اصطلاح تضاد طبقاتی در برابر گرداندگان «پیام نو - مردم» داشته باشد. اما می‌بینیم هر جا نشریه‌ای هست او هم هست! از شجاع‌الدین شفا (معاون وزیر دربار) گرفته، تا خانلری (شاعر، صاحب مجله سخن، وزیر کابینه و ...) تا یارشاطر و همه و همه، همسفره‌اند. همه نویسنده و شاعر و مترجم هستند و کارشان بی‌وقفه ادامه دارد.

از آثار سوء این ترجمه‌ها در نگاه به جهان پیرامون و معرفت انسانی و تمدن، جنبه ویرانگری آن نمایان‌تر است تا احیاکنندگی و راه نو گشودنش. خانم سیمین دانشور بعد از چاپ مجموعه داستان «شهری چون بهشت» می‌گوید: «... نویسنده‌هایی که هم سن و سال من‌اند و نیز خود من، قربانی ترجمه شدیم. چون کارمان خریدار نداشت - کاری که از دل ما برخاسته بود و از محیطمان الهام گرفته بود و آدمهایش از ولایت خودمان بودند - همه رو به ترجمه آثار غرب بردیم. به جای اینکه نویسنده باشیم، مترجم شدیم.» و مقصود از خریدار، البته همین حضرات «انلکتوال» مآب است و همسایه‌های بی‌خاصیتشان؛ که تا اسم «ژاک» می‌شوند و «ژاکلین»، از بیان ضعف «تکنیک» لب می‌بندند، اما تا اسم «علی» آمد و «مهرانگیز» تمام دانشهای کسبی و لدنیشان موقوف به حل مسائل داستان‌نویسی در این دیار می‌شود.^۴

جریان باز تولید نوع نگاه غربگرایانه و تقلیدی مصرف، بیش از آن فراوانی دارد که به نمونه‌پردازی و بر شمردن آماری نیاز باشد. شاید مروری بر موردهایی از «سه مقاله دیگر» جلال آل احمد ۱۳۳۷ (چاپ اول)، همچنان به قوت خود باقی باشد. چرا که «رنگین‌نامه»‌هایی که او از آنها حرف زده است، همچنان با بیشترین تیراژ و با بیشترین نسخه‌ها و انواع هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها، بازار مطبوعاتی را در اختیار دارند. ارتجاع فرهنگی و تهاجم فرهنگی با معماران کار کشته و اغلب تکیه داده بر امکانات نوین - بعد از عقب‌نشینی کوتاه مدت اوایل انقلاب - از درها بیرون نرفته، از پنجره‌ها بازگشته‌اند. فروش فیلمهای سینمایی عوام پرور و رمانهای همسطح آن و نیز تئاترهای به اصطلاح با «حرکات

موزون»، مؤید این حقیقت و واقعیت است.

آل احمد می‌نویسد: «... قصه‌هایش را ترجمه می‌کنیم فقط با این فرق که اگر خیلی مبادی آداب باشیم و حق و حساب‌دان، به جای هر چه «ژاک» و «ژان» است، می‌گذاریم جمشید و منوچهر. و حتی کاریکاتورهایشان را که یک نقاش خوش ذوق فرنگی بر روی زندگی همان فرنگ درست کرده است و اصلاً ربطی به کار ما ندارد، عیناً نقل می‌کنیم. و کاری نداریم که کسی می‌فهمد یا نه، و لطف آن را درک می‌کند یا نه. و به این طریق بوده است که اکنون پس از صد و اندی سال که از ابتدای این تقلید ظاهری در این ولایت می‌گذرد، هنوز نتوانسته‌ایم مطبوعه‌ای - روزنامه یا مجله‌ای - داشته باشیم که صرف نظر از خط و ربط و زبانش چیزی از این دیار - از این فرهنگ - از این آب و هوا - و از این مردم، و درد این مردم داشته باشد. هنوز هیچ فارسی‌خوان متوسطی نمی‌داند که اساطیر ملی ما چیست؟ زریب کیست و گرشاسپ کدام است و افسانه خلقت، این سوی دنیا چگونه است؟ اما هر روزنامه‌ای پر است از اساطیر یونان، از داستان «ژئوس» و «ژوپیتر» و از مجالس «المپ» و «نمف»‌ها و «ارفتوس»! چرا! البته کسانی هستند، یا بهتر است بگویم بوده‌اند که در این راه کوششی کرده‌اند؛ که بی‌نتیجه مانده. چرا که تازه این کوششها را هم به دستور همان فرنگستانها می‌کرده‌اند، که روزنامه‌نویسی و مجله‌خوانی را باب کرده‌اند. تاریخ مطبوعات فارسی اگر به دقت تدوین شود، چیزی است شبیه به داستان شهدای صراحت لهجه و ابتکار و ذوق و گاهی دهان دریدگی حبس و توقیف ابدی و گاهی قتل. از عشقی و صور اسرافیل بگیر و بیا. و همین تجربه تلخ است که کار مطبوعات را به اینجا کشانده است...»^۵

ارتجاع فرهنگی و کارکرد آن و صورت‌تکهایی که می‌تواند به چهره بکشد در قالب «دانشنامه ایرانیکا» و با بهره‌گیری از امکانات دانشگاههای کلمبیا و سازمان جاسوسی آمریکا و دیگر شرکا، همچنان با کوشش دهه‌های سی و چهل به کار خود ادامه می‌دهند و بالاخره هم در نمایشگاه کتاب امسال ترجمه شش جلد آن، آن هم توسط انتشارات امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی عرضه می‌شود. در این باره می‌خوانیم: «... دانشنامه ایرانیکا که از بیست سال پیش در مرکز ایرانشناسی دانشگاه کلمبیا به زبان انگلیسی تألیف می‌شود، بر آن شده است تا ایران را، ایران باستان و کنونی را، در همه شرایط Persia بخواند و نه Iran. ولی این تصمیم متهورانه فقط به درد همان دانشنامه می‌خورد.»^۶

این در حالی است که در گذشته همین جماعت روشنفکری، مرکز آمال را به جای دیگر، برلین دهه ۴۱ - ۱۹۳۰، کشانده بودند و می‌گفتند: «... در همان اول تعداد قابل ملاحظه‌ای از ناسیونالیستهای سرشناس و رادیکال از جمله سید محمدرضا سادات، میرزا محمدخان قزوینی، کاظم‌زاده ایرانشهر، سید محمدعلی جمالزاده و سایر نویسندگان و روشنفکران به نام پیرامون حسن تقی‌زاده گرد آمده بودند و کمیته ملیون را که کمیته‌ای ملی و لیبرال دموکرات بود، در «برلین» بر پا کردند. روزنامه کاوه، ارگان این کمیته موضع

ضد متفقین - خاصه ضد روسی - داشت.»^۷ و یا اینکه: «از جنگ جهانی اول به بعد در میان ناسیونالیستهای ایرانی از هر جناح و طیف، احساسات قوی آلماندوستانه وجود داشته است. صرف نظر از این سابقه، ایرانیان متجدد و تجددخواه (اعم از مخالفان و موافقان رضاخان) به شدت تحت تأثیر نظریه‌های ناسیونالیستی اروپایی قرن بیستم - و خاصه نظریه برتری نژادی آریایی - قرار می‌گرفتند. سابقه احساسات آلماندوستانه و ناسیونالیسم آریایی، دو عامل قوی بودند که بعداً در هم آمیختند و احساسات دوستانه‌ای را در میان ایرانیان نسبت به آلمان نازی ایجاد نمودند؛ خاصه اینکه آلمان نازی ضد روس و ضد انگلستان بود ... به توصیه برلین نام بین‌المللی کشور از پرسیا به ایران تغییر یافت.»^۸

چنان که ملاحظه می‌شود باد از هر سو وزیده است انبوهی از روشنفکران را به همان سو کشانده است. در این بین، البته نقش آنهایی که مکتبها و ایسمها را آورده‌اند، تعیین‌کننده بوده است. در دهه اول حکومت رضاخان، یهودی فرصت‌طلب و به اصطلاح با دغدغه فرهنگی، سلیمان حییم، اولین فرهنگ انگلیسی - فارسی و فارسی - انگلیسی را در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۴ به چاپ می‌رساند. ناشری هم به همراه دارد به نام «کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران»؛ که از سال ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۴۰ انواع انگلیسی - فارسی‌های کامل، جیبی - پالتویی و ... را در بازار عرضه می‌کند. همین سلیمان حییم اوضاع را بر وفق مراد دیده فرهنگ فرانسه و فرهنگ عبری را هم به سوغات خود اضافه می‌کند. در زمینه‌های دیگر نیز پرچمداران ترجمه، یا وابسته به احزاب، یا وابسته به جریان فراماسونری - لایزری و روتارین بوده‌اند. این جماعت به رغم ظاهر تعلق خاطر حزبی به چپ و راستشان، در مقرر فرماندهی و دایره تاریکخانه‌شان استراتژی‌ای را مرور کرده، دست به عملی جمعی زده‌اند. بعد از سال ۱۹۴۸ و تولد فرزند ناخلف استعمار در منطقه (اسرائیل)، دکتر سمسار خلیل ملکی، ابراهیم یونسی، عبدالله توکلی و ... موج ستایشهایشان را از به اصطلاح «آرمانشهر» غیر روسی به خواننده ارزانی می‌کنند. بهت‌آور اینکه چگونه درباره یک نویسنده متوسط یهودی - صهیونیست «آرتور کیسلر»، در دو دهه پیش از سی و شش عنوان کتاب توسط همدستان هزار دستان فراماسونری، به صورت نقد و نظر درباره او و کارهایش، ارائه می‌شود؟ در سالها و دهه‌های گذشته، دهها ترجمه از آثار کافکا و نقد و نظر نسبت به او، بیوگرافی، سبک‌شناسی و ... تبارشناسی یهودی - صهیونیستی‌اش شده؛ و همچنان نهضت گونه ادامه دارد.

آیا این همه اصرار و ابرام از روی تصادف است؟

حزب توده و جریانهای بعدی چپ، صدها بار ترویج آثار کلاسیک مارکسیستی - لنینیستی را از دهه دوم قرن ششمی معاصر به بعد شروع کرده است. به طوری که در نمایشگاه امسال یکی از فعال‌ترین حوزه‌ها بودند. در حوزه داستان، آثاری را که به قول آل احمد «ژان» و «ژاک» آن را به «جمشید» و «منوچهر» تغییر می‌دهند، از دانیل استیل تا ساراماگو و پائولو کوئیلو و ... را با

ترجمه‌های مکرر نخ‌نما کرده، یکی پس از دیگری ارائه می‌کنند. نه قانون کپی رایت مانعشان است، و نه اخلاق حرفه‌ای و نه پایبند به مسائلی ملی و فرهنگی. تنها منظورشان «بمباران» کردن اذهان کتاب‌خوان‌هاست. چرا باید تئاتر کشور - چند استثنا به کنار - در اختیار نمایشنامه‌های کمونیستی و صهیونیستی باشد، تا از آن تله تئاترهای مکرر، از شبکه ۴ سیما پخش بشود؟

سالی که نکوست از بهارش بیداست. با این همه حجم و تراکم و تنوع آثار ترجمه‌ای، چه جایی برای تألیف، آن هم بر پایه فرهنگ - ملی - انقلابی - اسلامی می‌ماند؟ شاید خواندن جمله‌های خانم دانشور در سال ۱۳۴۱، آن هم بارها و بارها، برای مسئولان امور نشر ضرورت داشته باشد، تا نوعی ضابطه‌مندی را در ادبیات نحیف تولید داخلی که هر روزه بیشتر از پیش جایگاهی را از دست می‌دهد، به وجود بیاورند. درخت ترجمه‌ای دو بیست ساله، آن چنان پر شاخه و برگ است که سایه‌اش اجازه‌ای به دریافت نور به نهال ادبیات انقلاب اسلامی و ملی نمی‌دهد. تا زمانی که سیل آثار ترجمه‌ای از اروپا و آمریکا و آمریکای لاتین در جریان است، هر نوع سرمایه‌گذاری در زمینه اعتلای ادبیات انقلاب و اسلامی از پیش شکست خورده است. اگر سینمای بعد از انقلاب با تمامی کاستی‌هایش بالنده‌تر شده است، تنها و تنها در سایه کنترل کردن محصولات نمایشی وارداتی بوده است. اگر همین تجربه را در مورد آثار تألیفی داخلی‌مان به کار گیریم - گو اینکه بیست و هفت سال دیرتر هم شروع کرده باشیم - می‌تواند بعد از این سودمند واقع گردد. همچنان که حضاری خوردن، مردم را از لذت و احساس زیبایی پخت و پز زندگی دور می‌کند، آثار ترجمه‌ای هم جز ایجاد یأس و تبلی برای نویسنده داخلی، چیزی به ارمغان نمی‌آورد. آن هم نه بده و بستان، بلکه سیل ترجمه یکطرفه به ایران جاری است. آیا کشورهایی که آثارشان در ایران با این حجم ترجمه و ارائه می‌شود، حاضرند ده درصد همین مقدار را از آثار ایرانی را ترجمه کنند و در بازار کتاب خود راه بدهند؟

بنابراین، اکنون نیز تجربه دیگری را که طی دو سال گذشته به ثبوت رسید، تکرار می‌کنیم؛ و آن قطع واردات گندم بود. تا جایی که خودکفایی تحصیل شد. در شرایط امروز وابستگی به افکار و ادبیات بیگانه، آثار مخرب‌تری دارد، تا وابستگی به گندم آنان. امید که مسئولان نشر، برنامه تدوین‌شده‌ای در این زمینه داشته باشند.

پی‌نوشتها:

۱. درباره فرهنگ: تی.اس. الیوت؛ ترجمه حمید شاهرخ؛ نشر مرکز؛ ۱۳۶۹؛ ص ۱۱۰.
۲. تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعر؛ تألیف حسین فریور؛ چاپ سوم؛ ۲۸ مرداد ۱۳۳۴ شمسی؛ صص ۲۶۹ و ۲۷۰.
۳. اصول و مبانی ترجمه؛ دکتر طاهره صفارزاده؛ چاپ هفتم؛ نشر همراه؛ زمستان ۷۶؛ ص ۲۰.
۴. گزارش میز نقاشان («کتاب ماه» شماره ۲، صفحه ۱۷۴)؛ به نقل از مجله آرش، آذرماه ۱۳۴۱، صفحه ۸۹.
۵. از بست و بلند ترجمه، جلد دوم؛ ص ۲۹۳.
۶. سه مقاله دیگر؛ جلال آل احمد؛ چاپ چهارم ۱۳۵۷؛ صص ۲۱ و ۲۲.
۷. مصدق و نبرد قدرت؛ همایون کاتوزیان؛ ص ۲۶.
۸. همان مرجع؛ صص ۸۵ و ۸۶.